فهرست

[اصول/ حجیت قول خبره 2](#_Toc148794600)

[مقدمات 2](#_Toc148794601)

[اشاره به نکات مقدماتی 2](#_Toc148794602)

[مقدمه پنجم 3](#_Toc148794603)

[مقدمه ششم 3](#_Toc148794604)

[احتمالات غایت سؤال در آیه 3](#_Toc148794605)

[احتمال اول: رسیدن به علم 3](#_Toc148794606)

[احتمال دوم 5](#_Toc148794607)

[احتمال سوم 5](#_Toc148794608)

[احتمال چهارم 6](#_Toc148794609)

[جمع‌بندی 7](#_Toc148794610)

## اصول/ حجیت قول خبره

## مقدمات

در حجیت نظر خبره اولین دلیل به عنوان تبرک و تیمن آیه شریفه قرار داده شد که در دو جای قرآن آمده است، در آیه ۴۳ سوره نحل و آیه ۷ سوره انبیاء و آن به این ترتیب بود که **﴿وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِکَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِی إِلَیْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾** این هم در سوره نحل است و هم در سوره انبیاء، آیات قبل و بعد آن طبعاً متفاوت است که ملاحظه کردید.

تقریب و تقریر اجمالی استدلال به آیه را عرض کردیم که اهل ذکر یعنی عالم و دانشمند در یک مسئله و سؤال از او هم ملازم است با اینکه نظر او اعتبار دارد، پس اهل ذکر یعنی اهل علم و سؤال هم واجب و در جایی که نیاز است و تکالیف الزامی احتمال داده می‌شود و این وجوب سؤال با حجیت و اعتبار پاسخ و جواب ملازمه دارد.

این تقریر اجمالی استدلال به آیه شریفه برای حجیت نظر کارشناس و خبره بود.

این آیه شریفه در خبر واحد محل بحث قرار گرفته است و بسیاری از نکات در آنجا مطرح است الان هم مباحث خبر واحد که ملاحظه بکنید در ادله قرآنی یک دلیل این است و نکات مهمی هم آنجا بزرگان فرموده‌اند که اینجا هم از آن استفاده می‌شود.

در مقام بررسی گفتیم حدود ده موضوع است که باید اینها را مباحثه کرد. قبل از اینکه به آن نکات بپردازیم این نکته را توجه دارید که این آیه **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ﴾** از یک منظر بحث کلامی هم دارد بنا بر آنچه در آن روایت وارد شده بود که مقصود اهل‌بیت علیهم‌السلام هستند منتهی ما فعلاً از منظر اصولی و فقهی به آیه تمسک می‌کنیم می‌خواهیم از آیه یک قاعده اصولی دربیاوریم و استنباط بکنیم و هم درعین‌حال یک قاعده فقهیه برای موضوعات فقهی.

# اشاره به نکات مقدماتی

بعد از برخی از نکات مقدماتی که اشاره کردیم به ترتیب بحث‌ها به این شکل بود؛

۱- یک بحث و اولین مبحث این بود که مراد از سؤال در اینجا چیست؟ این را گذشتیم

۲- بحث دیگر این بود که وجوب سؤال که اینجا آمده است چه نوع وجوبی است؟ که گفتیم طریقی است.

۳- مراد از ذکر بود که توضیحی راجع به آن دادیم.

۴- حصر اهل ذکر در روایاتی در ائمه هدی بود که به این هم به اختصار پرداختیم و به دو کتاب دیگر ارجاع دادیم

این چهار بحثی بود که اینجا بود و بعید ندانستیم تا اینجا که اهل ذکر یعنی اهل علم و اطلاق دارد و اختصاص به گروهی خاصی ندارد. چون آنجا گفتیم که ممکن است کسی بگوید اهل ذکر اینجا همان علمای یهود و نصارا، ممکن بگوییم فقط ائمه هستند و ممکن است کسی بگوید اینجا فقط مجتهدین را می‌گوید، ما هیچ کدام از اینها را نپذیرفتیم، گفتیم اینجا ذکر را باید به مفهوم لغوی خود حمل کرد و نکاتی که عرض شد.

# مقدمه پنجم

نکته و مطلب پنجم که باید به اجمال به آن اشاره کرد این است که وقتی که آیه می‌فرماید رجوع به اهل ذکر بکنید (البته این نکته واضحی است) اهل ذکر در همان چه که آن‌ها اهل ذکر هستند، کارشناس، در همان چه که او کارشناس است، درست است که ابتدائاً یک اطلاقی دارد که **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾** اما مناسبات حکم و موضوع به خوبی این را تقیید می‌کند که فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ در همانی که آن‌ها خبره و اهل ذکر هستند و الا بگوییم این ذکر در طبابت است و شما در فقاهت به او مراجعه کن، این که معقول نیست. ظهور واضحی دارد که اهل ذکر در همان جهتی که علم و ذکر دارند محل مراجعه هستند.

این نکته واضحی است و البته در استدلال هم مؤثر است، یعنی خبره بما هو خبره، عالم بما هو عالم، کارشناس بما هو کارشناس و این به معنای این است که در حیطه کارشناسی.

# مقدمه ششم

این است که این آیه شریفه **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾** با چه چیزی ملازمه دارد؟ آیه می‌فرماید وجوب سؤال ملازمه دارد با ارزشی در جواب، اینجا سؤال این است که ارزش جواب چقدر است؟ چند احتمال وجود دارد.

# احتمالات غایت سؤال در آیه

این سؤال وقتی ارزش دارد که آن سؤال یک نتیجه‌ای داشته باشد این را فی‌الجمله همه قبول دارند وقتی به شما می‌گویند از ایشان سؤال کن این حتماً ملازمه دارد که آن جواب حتماً برای شما فایده‌ای دارد اگر آن جواب هیچ فایده‌ای نداشته باشد، این لغو است، از حکیم برنمی‌آید کسی را به دیگری ارجاع بدهد درحالی‌که جواب او کلاجواب است، باید جواب او ارزشی داشته باشد. این فی‌الجمله درست است. اما بعد از اینکه فی‌الجمله از آیه استفاده می‌شود که ارجاع به خاطر این است که نتیجه‌ای در آن جواب است فی‌الجمله چه مقدار این نتیجه طرف ملازمه است محل بحث است چند قول وجود دارد

### احتمال اول: رسیدن به علم

ظاهر آیه این است که نتیجه‌ای که اینجا متوقع است علم است، می‌گوید سؤال کن برای اینکه به علم برسی، علم آن غایت متوقع از این سؤال هست، **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾** اگر علم ندارید بروید سؤال کنید، پس سؤال شما برای این است که لکی تعلموا، حتی تعلمون، مرحوم اصفهانی هم فکر کنم همین را می‌فرماید و حداقل اساطینی از اصولیین این‌جور فرموده‌اند که **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾** اگر بشکافیم به این جمله بر می‌گردد، فَاسْأَلُوا لکی تَعْلَمُوا حتی تعلموا، لعلکم تعلموا، مثل آن آیه که دارد لعلکم تحذرون پس سؤال ملازم با این هست که جواب باید نتیجه بدهد اما نه هر جوابی، غایت سؤال رسیدن به علم است بعضی از بزرگان به نظرم مرحوم اصفهانی این را دارند.

کاملا روی این ایستاده‌اند، قرینه‌ای که برای آن می‌گیرند، **﴿إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾** است دلیل اینها **﴿إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾** را این‌جور معنا می‌کنند می‌گویند وقتی آیه می‌فرماید اگر نمی‌دانید بپرسید این شرط آن محذوف را روشن می‌کند، بپرسید، برای چه؟ به کجا می‌خواهید برسید؟ در آیه چیزی گفته نشده است، **﴿إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾** قرینه است برای اینکه به علم برسید، آن طرف محذوف را مشخص می‌کند. این **﴿إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾** یک شرط محقق موضوع هم هست قید احترازی نیست که مفهوم درست می‌کند، **﴿إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾** یعنی اگر شک دارید بروید و سؤال بکنید برای اینکه به علم برسید یا به حجت برسید یا به اطمینان برسید، ابتدا به ذهن تداعی می‌کند می‌گوید اگر نمی‌دانید بپرسید پس چون من نمی‌دانم می‌پرسم پس پرسیدن من برای این است که از عدم علم بیرون بیایم، اشعاری در این هست.

احتمال اول که شاهد مهم آن **﴿إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾** است جواب هم این است که **﴿إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾** شرطی (شرط تحقق موضوع) است که می‌گوید در فضای جهل و شک شما مأمورید که سؤال بکنید.

سؤال: محقق موضوع توضیح بدهید

جواب: بعید است که این مفهوم داشته باشد که **﴿إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾** فاسألوا، اگر عالم بودید سؤال نکنید.

سؤالی که اینجا گفتیم تشریفاتی نیست سؤال را بر استفهام عقلی حمل کردیم معقول نیست، اگر آدم می‌داند بگوید سؤال نکن، معلوم است، سؤال معقول نیست. سؤال حقیقی مصداق ندارد. ظهور آن سؤال حقیقی است.

#### جواب اول به این احتمال

این است **﴿إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾** ظهور واضحی به دلیل نمی‌دهد که کی لا تعلمون باشد این می‌گوید در شرایطی که نمی‌دانید بپرسید، به کجا می‌خواهید برسید؟ به حجت برسید، به علم برسیم، اینها را کار ندارد، با همه اینها سازگار است

یکی هم این است که فاسالوا اطلاق دارد مسئله و موضوعی مورد مبتلا قرار گرفت در اعتقادات و احکام و نمی‌دانید بروید بپرسید، اگر بگوییم برای اینکه به علم برسید یعنی این سؤال دیگر مطلق نیست، جایی مأمور به سؤال هستید که به علم برسید معلوم باشد که شما را به علم می‌رساند و الا اگر به علم نمی‌رساند سؤال ندارید.

هدف را بیان نمی‌کند، موضوع را بیان می‌کند، مدنظر قرار بدهید که علم مقابل اطمینان و حجت و ظن معتبر می‌گوییم این‌ها نزد عقلا معقول است اینها که وجود داشته باشد استظهار از این انجام نمی‌شود.

**﴿إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾** فقط موضوع را بیان می‌کند یا علاوه بر موضوع هدف را مشخص می‌کند آن اولی مسلم است، دومی واضح نیست لااقل در حد دلالت و ظهور نمی‌شود از این استفاده کرد.

این یک بیان است که بزرگان فرموده‌اند که **﴿إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾** شرطی است که در واقع آن محذوف و هدف محذوف را تبیین می‌کند یعنی روشن می‌کند که فاسالوا برای این است که به علم برسیم و آن که اینجا اعتبار دارد جوابی است که تولید علم بکند بیش از آن نه.

به هر حال در اینجا که غیر از علم چیزهای دیگری وجود دارد این ظهور برای آن محقق نمی‌شود

#### جواب دوم به این احتمال

این است که ممکن است علم به معنای حجت باشد این هم استعمال دارد که گاهی علم به معنای حجت به کار می‌رود وقتی می‌گوییم ظن و علم، علم آن است که برای شما اعتبار دارد و حجیت دارد این هم محتمل است **﴿إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾** یعنی اگر حجتی ندارید متحیر مانده‌اید نمی‌دانید چه باید بکنید، سؤال بکنید نه علم به معنای فلسفی و مقابل اطمینان و ظن و امثال اینها، علم یعنی ما هو الحجه که امام در بعضی از چیزها این را احتمال داده اند. وقتی می‌گوید ظن حجت نیست ان الظن لایغنی من الحق شیئاً ظن در آنجا یعنی آن که ارزشی ندارد، حجت نیست. در آنجا البته بحث است اینها احتمال است.

این یک احتمال، پس احتمال اول این است که سؤال باید ما را به علم برساند و بیش از علم اعتباری از این استفاده نمی‌شود.

### احتمال دوم

این است که اینجا **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾** غایت علم یا اطمینان است، بیش از این را نمی‌رساند، می‌گوید سؤال بکنید این ملازمه دارد با اینکه آن جواب باید فایده داشته باشد منتهی آن جواب باید یا علم باشد یا اطمینان باشد، اطمینان هم باشد ملحق به علم می‌شود، خیلی‌ها این را گفته‌اند، **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾** افاده می‌کند و ظهور دارد در اینکه جواب باید یا علم یا اطمینان باشد، برای اینکه اطمینان هم ملحق به علم است. این هم احتمال دوم که گروهی این‌طور می‌گویند.

### احتمال سوم

این است که آیه می‌فرماید **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾** یعنی من ارجاع مطلقی که به اهل علم و کارشناس می‌دهم، ارجاع مطلق مساوی است با اینکه جواب او علی الاطلاق اعتبار داشته باشد نه عند حصول العلم أو الاطمینان بلکه آن جواب علی الاطلاق باید اعتبار داشته باشد. می‌گوید این‌چنین ملازمه وجود دارد عرفاً ملازمه است بین ارجاع و حجیت آن جواب علی الاطلاق. آن جواب اگر جواب کارشناس است و بعضی شرایط دیگر مثل وثاقت هم که باید احراز بشود آن جواب را معتبر قرار می‌دهد.

به عبارت دیگر این نظر سوم می‌گوید از آیه استفاده می‌شود حجیت نظر کارشناس حتی اگر تولید علم یا اطمینان نکند برای اینکه ارجاع مطلق ملازمه دارد با حجیت جواب علی وجه الاطلاق.

پس احتمال اول این است که فاسالوا لکی تعلموا، علم به معنی خاص

احتمال دوم این است که اطمینان را به علم ملحق کنید که غالباً ملحق می‌کنند

احتمال سوم این است که از آیه استفاده می‌شود حجیت جواب علی وجه الاطلاق ولو علم و اطمینان در کار نباشد که اماره عرفیه می‌شود مثل خبر واحد بنا بر نقل جمع کثیری که می‌گویند حجت است ولو تولید اطمینان نوعی هم نکند. ظن را حجت قرار می‌دهد.

اگر این را بگوییم آن وقت حجیت مطلق نظر کارشناس استفاده می‌شود چه تولید علم یا اطمینان بکند یا به وجود نیاورد، نظر کارشناس برای شما ملاک است، این **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ﴾** این است.

### احتمال چهارم

این است که کسی بگوید اصلاً ملازمه‌ای به این معانی نیست، آنکه ملازمه است این است که سؤال شما بر آن نتیجه‌ای مترتب شود، همان امر کلی که اول می‌گفتیم آن که بر سؤال شما مترتب می‌شود باید نتیجه‌ای باشد، نتیجه چیست؟ گاهی حصول علم است گاهی حصول اطمینان است که دومی می‌گفت، گاهی این است که یک راهی پیدا می‌کنی و زمینه‌ای فراهم می‌شود که تحقیق بکنی و علائم را جمع بکنی، این‌چنین راهی پیدا می‌شود، نتیجه الزاماً نباید یک حجتی باشد، فضایی پیدا می‌شود، حتی طرح احتمال، (به نظرم این را یکی از بزرگان هم گفته است) گاهی سؤال می‌کند برای اینکه ابعاد مسئله برای او روشن بشود همین کافی است، الزام به سؤال برای این است که مسئله را خوب بفهمد از ابعاد جهل مسئله خارج بشود. مثلاً در این مثال این است که مشرکین می‌گفتند که اگر پیامبری بخواهد بیاید باید در قالب ملک باشد، می‌گوید سؤال کن در گذشته‌ها چگونه بوده است، حداقل ببین که چنین چیزی هم احتمال دارد وجود داشته باشد که کسی بیاید و در قالب بشری باشد.

شاید با حرف او مشکل او رفع نشود ولی درعین‌حال یک احتمالی را برای او مطرح می‌کند که برای او این احتمال راهگشا باشد.

پس این احتمال چهارم دقیقاً مقابل احتمال اول است، در احتمال اول می‌گفت می‌گوید سؤال کن غایت این است که به علم برسی، اما احتمال چهارم می‌گوید سؤال کن ولو به علم و اطمینان و هیچ چیزی نرسی، یک فایده‌ای دارد حداقل این است که مسئله را برای تو واضح‌تر می‌کند یا لااقل تو را وا‌می‌دارد که تحقیق بیشتری بکنی، ابداع احتمال می‌کند که تحقیق بیشتری بکنی، همین کافی است.

بنا بر احتمال سوم می‌توان به این دلیل استشهاد کرد. به شکلی هم احتمال دوم در صوری مفید هست و هر کدام از اینها وجهی داشت.

پس فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ

احتمال اول می‌گوید الزام سؤال کرده است برای اینکه تحقیق بکنید تا به علم برسید.

احتمال دوم می‌گوید علم یا اطمینان

احتمال سوم می‌گوید سؤال بکن تا با پرسش از او جواب که گرفتی تکلیف تو معلوم می‌شود و حجت می‌شود

احتمال چهارم می‌گوید سؤال کن تا مسئله کمی روشن‌تر بشود به چه نتیجه‌ای برسی، کاری به آن ندارد، مسئله روشن بشود، یک مسئله‌ای که مثلاً مریضی پیدا کردی، از پزشکان سؤال بکن ممکن است احتمالات جدیدی برای تو مطرح شود و کاری به نتیجه نهایی ندارد.

به نظر می‌آید آن که ما مقید به علم بکنیم که احتمال اول بود یا علم و اطمینان که احتمال دوم بود وجهی ندارد، می‌گوید بپرس تا عالم یا مطمئن بشوی، این ولو اینکه یک برداشت اولیه به ذهن می‌آید دلیل واضحی ندارد و ارتکاز قطعی هم ندارد که بیاید او را محدود بکند، احتمال اول و دوم خیلی احتمال قوی نیست و ضعیف است.

احتمال چهارم هم همین‌طور که بگوییم که آیه می‌گوید سؤال کن تا مقداری ابعاد مسئله برای تو روشن‌تر بشود.

ظاهر احتمال سوم است که وقتی می‌گوید سؤال کن، ای کسانی که فلان موضوع را نمی‌دانید بروید کارشناس پیدا بکنید و از او سؤال بکنید، این عرف می‌گوید ملازمه دارد با اینکه حرف کارشناس را برای شما رافع آن تحیر و اضطراب می‌کند می‌گوید با آن راه را پیدا می‌کنید و جلو می‌روید.

البته اینجا یک مقدار از قرائن لبی هم استفاده می‌کنیم (این را بعد بحث می‌کنیم) این روایت اگر مولوی هم باشد و از مقام مولویت هم می‌گوید وجوب را جعل می‌کند و بعد حجیت را، بدون تردید نگاهی به سیره و آن وضع عقلایی هم دارد ولی می‌تواند مولوی باشد. آن قدر احکام وجود دارد که امضاء هست ولی مولوی است.

این را بپذیرد که به مجرد اینکه یک خطابی ناظر به یک سیره یا امر عقلایی بود بگوییم محدد به آن است، این خودش مولوی می‌شود و می‌تواند اطلاق هم داشته باشد (در یکی از موضوعات بعدی راجع به این صحبت می‌کنیم)

اگر گفتیم آیه در مقام مولویت خود راه را نشان جاهلان می‌دهد، راهی که عقلاییت هم دارد علی وجه اطلاق می‌گوید اسئلوا، وقتی نمی‌دانید بروید استفهام بکنید، نگفته است از هر کسی، از صاحبان دانش و تخصص، ظاهر این است که حرف او را اعتبار می‌دهد.

یکی از اشکالاتی که به احتمال سوم گرفته شده است در کلمات آقای خویی و آقای صدر هم در دروس آمده است این است که مورد علم است

جواب این است که در مورد دلیل خاص داریم آنجا معلوم است که باید علم باشد غیر علم نمی‌شود یعنی باید آن قول شما را به علم برساند.

# جمع‌بندی

چهار احتمال در آیه شریفه است و اظهر احتمالات احتمال سوم است که آیه می‌گوید به نحو مطلق بروید جایی که نمی‌دانید بپرسید از کارشناس، یعنی نظر کارشناس برای شما معتبر است.

و صلی الله علی محمد و آل محمد